

اول ای جان دفع شرّ موش کن!

دربارهٔ سالگرد پیروزی مسعود پزشکیان که در سایهٔ جنگ ۱۲ روزه قرار گرفت



مهرداد خدیر

معاون سردبیر

تقارن ۱۵ تیر با عاشورای حسینی و تبعات جنگ ۱۲ روزه اسرائیل با ایران (۲۳ خرداد تا سوم تیرماه) سبب دشمنانهٔ سه سالگرد انتخابات غیرمنتظره ریاست‌جمهوری در نیمهٔ تیر پرداخته نشود. حساب صداوسیما جداسـت که طبعاً علاقه‌ای به این مناسبت ندارد تا برنامه‌هایی تدارک ببیند و مشخصاً رئیس‌جمهور پزشکیان را دعوت کند اگر چه بعید است خود او در فضای کنونی حوصلهٔ این یادآوری را داشته باشد. با این همه جادارد به یاد آوریم سال گذشته در دو انتخابات پیاپی ۱۵و۸ تیر ۱۴۰۳ مسعود پزشکیان نامزد اختصاصی اصلاح‌طلبان – که در نهایت شگفتی و البته با تدبیر مقام رهبری برای تغییر فضای سیاسی کشور از غربال شورای نگهبان عبور کرده بود- پیروز شد و نتیجهٔ نیمهٔ تیر پارسال به معنی انتخاب قطعی او به ریاست‌جمهوری بود و اکنون یک سال است که او را به عنوان نهمین رئیس‌جمهوری ایران می‌شناسیم؛ هر چند که از ۱۲ مرداد ۱۴۰۳ رسمیت‌یافت.

در فضای کنونی نمی‌خواهیم سراغ تاریخی برویم که اگر چه نزدیک است ولی انگار از آن دور شده‌ایم چراکه در روزهای جنگ ۱۲ روزهٔ اخیر هم اقتدارگرایان حامی رقیب پزشکیان (سعید جلیلی) و هم براندازان مخالف شرکت در انتخابات طعنه می‌زدند- و هنوز هم ادامه‌می‌دهند- که‌مگر نمی‌گفتید که اگر فالانی بیاید جنگ می‌شود و دیگری مانع جنگ خواهد شد؛ پس چرا جنگ درگرفت؟! واقعیت این است که پزشکیان تمام تلاش خود را به کار بست تا درگیر جنگ نشویم- کما اینکه مجموعهٔ نظام را قانع کرد به‌رغم مخالفت اولیه با آمریکا ولوبه صورت غیر مستقیم مذاکره کنیم.

درست است که در میانهٔ مذاکرات و دو روز قبل از دور ششم گفت‌وگوهای عباس عراقچی با استیو ویتکاف در عمان، اسرائیل ناگهان به ایران حمله کرد اما تصور کنید این حمله با رد مذاکرات و در فضای نفی کامل انجام شده بود. آیا در داخل و خارج نمی‌گفتند اگر مذاکره می‌شد جنگ درنمی‌گرفت و خودشان دست رد به سینهٔ پیشنهاد آمریکا‌زنند؟

علاوه بر اینها رئیس‌جمهوری، رئیس شورای عالی امنیت ملی است و از این رو هم می‌توان تصور کرد در غیاب پزشکیان و حضور دیگری بر مسند ریاست‌جمهوری و به تبع آن ریاست این شورا چه ترکیبی داشت. یا در این حالت با پیشنهاد آتش‌بس و میانجی‌گری ترامپ که خود نیز به ایران هجوم آورده بود چگونه بر خورد می‌شد. دوران یک‌ساله مسعود پزشکیان از پراش‌وپرتین ادوار تاریخ معاصر -و نه تنها جمهوری اسلامی- بوده است و گراف نیست اگر گفته‌شود او در این مدت به جای اصرار بر دیده شدن در اصطلاح فوتبالی‌ها در حال بازی بدون توپ و جاگیری‌های مناسب و موقعیت‌شناسی و کاهش تنش بوده است. مهم‌ترین اقدام اجتماعی و عمومی رئیس‌جمهور پزشکیان در این یک سال تن دادن به قانون حجاب و عفاف بوده که می‌توانست جامعهٔ ایران را درگیر دور دیگری از تنش و حتی شدیدتر از ۱۴۰۱ کند و بی‌شک در آن صورت هرگز شاهد انسجام و همبستگی ملی از جنس این ۱۲ روز نمی‌بودیم.

در اینکه روند انتصابات مدیران به کندی صورت پذیرفته و وعده‌های بر زمین‌مانده کم نیست و جدا شدن چهره‌ای چون محمدجواد ظریف از دولت اسفبار بود تردیدی نیست ولی حالا که جنگی را فریگر و ۱۲ روزه را پشت سر گذاشته‌ایم روشن تر شده که ملاحظات پزشکیان می‌توانسته با توجه به همین احتمال بوده باشد. با باور ماورایی همان استخارهٔ ساعتی بعد از تحلیف و در آستانهٔ تحویل گرفتن دفتر رئیس‌جمهوری نشان داد چه در انتظار اوست کما اینکه همان نیمه‌شب اسماعیل هنیه رئیس دفتر سیاسی حماس و میهمان ویژه مراسم سوگند ریاست‌جمهوری را در شمال تهران هدف ترور قرار دادند تا پزشکیان بداند مוסاد چگونه تا عمق دستگاه‌های امنیتی ما نفوذ کرده است.

محمدرضا عارف، معاون اول رئیس‌جمهوری گفته است ما از همان اول یک دولت جنگی را بستیم و در پی آن حوادث لبنان و سوریه نشان داد اوضاع بر وفق مراد نیست اما شاید کمتر کسی باور می‌کرد که اسرائیل و آمریکا مستقیماً به ایران هم حمله خواهند کرد. در پاسخ به منتقدان باید گفت این سبب همچنان چرخ خواهد خورد و عجالتاً نه آرزوی براندازان، برآورده شده که اسب خود را برای بازگشت شاهزاده زین کرده و او را به فرانسه گسیل داشته بودند و نه میدان به دست رادیکال‌های داخلی افتاده که بعد از قبول آتش‌بس بر عباس عراقچی می‌تاختند بر به اساس کدام اختیار با پیشنهاد آتش‌بس موافقت کرده و با پیام دو روز بعد رهبری دایر بر اعلام پیروزی دهان آنان بسته شد.

در نخستین سال گرد انتخابات پزشکیان به ریاست‌جمهوری حضور

اکنون او را اتفاقاً می‌توان مغتنم‌تر دانست و به یاد آورد که بسیار بعید بود در غیاب او چنین همبستگی‌ای در می‌گرفت اگر چه پیداست پای وطن در میان بود و نمی‌خواهیم به شخص فروکارهیم.

فراموش نکنیم اگر چه در این ۱۲ روز کمتر از او شنیدیم ولی آنکه به این سوو آن سو سفر می‌کند وزیر خارجه اوست و دولتی که در ۱۲ روز نگذاشت اولیات از مردم مضایقه شود دولت او.

مهم‌ترین کوتاهی رئیس‌جمهوری در این مدت شاید تن دادن به صداوسیما باشد که حالا به خاطر حملهٔ اسرائیل خود را در قلعه‌ای دور از انتقاد تصور می‌کنند ولی از همان موضع رئیس شورای عالی امنیت ملی باید بر این رسانه لگام زند و دور را از تندروهایی بگیرد که برنامه‌های دولت را مختل می‌کنند چرا که شباهتی با خواست عمومی جامعه ندارد که هر دو عنصر دفاع از میهن با صلح‌طلبی تأکید دارند و با فضای شعاری میانه‌ای ندارند و دوست دارند از ایران بشنوند.

آری، نمی‌ از مردم ایران در انتخابات پارسال شرکت نکردند و از نیم باقی مانده اما اکثریت به پزشکیان رأی دادند. افزایش شمار واجدان شرایط در فاصلهٔ ۸ تا ۱۵ تیر ۱۴۰۳ می‌تواند به حساب بیم‌روی کار آمدن سعید جلیلی باشد ولی با این وصف نیز باید از این حضور قدرشناسی کرد چرا که در غیر این صورت شاید اتفاقات ناگوار تر رخ می‌داد.

این توصیفات به معنی آن نیست که نباید از پزشکیان انتظاری داشت. حداقل انتظاری بی‌گیری خواستی است که در نامهٔ رئیس‌خانهٔ احزاب ایران به او مطرح شده؛ در خواست غوغورای زندانیان سیاسی و در سطحی دیگر بی‌گیری دیپلماسی چرا که بدون سیاست، نگرانی‌ها باقی است و در کنار تقویت پدافند و دفاع‌هوایی و شناسایی جاسوسان نیاز به استمرار مذاکره و دیپلماسی همچنان محسوس است. در فضایی عادی می‌شده به‌وعده‌های عمل شده و نانشده دربارهٔ فیلترینگ و گزینش‌ها پرداخت اما اکنون مهم‌ترین انتظار دور نگاه داشتن سایهٔ جنگ از میهن است تا دوباره شعله‌ور نشود.

دوماه پیش رو هم به خاطر شمشیر داموکلس مکانیسم ماشه اروپایی ذهن پزشکیان درگیر است و از این مر حله هم باید عبور کند اما در واقع تمام یک سال گذشته را زیر شمشیر داموکلس سپری کرده است. تندروهای داخلی هر چند به ظاهر به پیروای پزشکیان نمی‌پیچند اما هر اتفاقی را خود بروز دادند بیش از پیش روشن شد ادامهٔ کار دست او باشد در حالی که در مقام رئیس شورای عالی امنیت ملی نقش بیشتری به نسبت پیش از جنگ ۱۲ روزه ایفای می‌کند و به همین خاطر یک روز بر او خرده می‌گیرند که چگونه آتش‌بس را پذیرفت و لایذ انتظار داشتند با شعار «جنگ، جنگ تا نابودی اسرائیل» ادامه می‌دادیم- یا چرا نوع مواجهه او با الهام علی‌اف رئیس‌جمهوری آذربایجان در شهر خاکنندی گرم بود در حالی که یکی از متهمان یاری به اسرائیل است؟ اصرار مستمر رئیس‌جمهور پزشکیان بر وفاق در جنگ ۱۲ روزه نتیجه داد به‌رغم همه اختلافات و ناراضیانی‌ها شاهد همبستگی عمیقی بودیم که اسباب شگفتی شد.

یک سال پیش با افزایش نرخ مشارکت بخشی از شکاف شدید مردم با حاکمیت که از انتخابات زمستان ۹۸ شروع شده و در بهار ۱۴۰۰ به اوج رسیده بود و درایمیز ۱۴۰۱ به شکل اعتراضات خیابانی خود را نشان داد ترمیم شده و در جنگ ۱۲ روزه که ایران را رفتاری غافل گیرکننده از خود بروز دادند بیش از پیش روشن شد ادامهٔ سیاست خالص‌سازی می‌توانست چه تبعات زیان‌باری داشته باشد.

بدیهی است که هیچ‌یک از اینها کافی نیست و از منظر واقع بینانه‌تر جنگ ۱۲ روزه نشان داد گرچه ایران توانست پیام بازدارنده خود را با ابزار موشکی و پهپادی به بازیگران منطقه و فرمانطقه‌ای منتقل کند، اما در بخش‌هایی همچون پشتیبانی‌های لجستیکی، سیستم‌های اطلاعاتی- سایبری و هماهنگی‌های استراتژیکی به‌جد به تقویت، یکپار چگی و به‌روزرسانی نیازمندیم.

با این اوصاف دولت از یک سو باید همبستگی ملی را تقویت کند و از جانب دیگر در دام کسانی نیفتند که می‌خواهند سطح نفوذ را به پیام‌رسان‌ها تقلیل دهند و آنچه دختر سردار شادمانی نوشته به خوبی گویاست که اشخاص مهم‌تر از ابزارها هستند.

در یک‌سالگی انتخاب مسعود پزشکیان همین که همچنان شاداب است و در آغاز دههٔ هشتم عمر از این همه مصیبت که بر سر او آور شده خود را نباخته باید خرسند بود و از یاد نبرد تمرکز خود را بر مقابله با ناآزایی‌ها گذاشته بود و حالا با دیو دیگری روبه‌رو شده که اگر چه فعلاً مهیا شده اما هر آن می‌تواند بر خیزد. بعید است این روزها رئیس‌جمهور پزشکیان حال و حوصله توریق دیوان اشعار شاعر مورد علاقهٔ خود- شهریار - را داشته باشد اما چون جاسوسانی در لباس دوست تا عمق دستگاه‌های ما نفوذ کرده اند بد نیست سراغ مثنوی معنوی برویم و از زبان مولانا به عنوان آنی‌ترین و حیاتی‌ترین کار با و بگوییم:

اول ای جان، دفع شر موش کن

وانگهان در جمع گندم، کوش کن

مادر این انبار گندم می‌کنیم

گندم جمع آمده گم می‌کنیم



تیتریک

HEADLINE ONE

گزارش یک

پاتک مشترک میدان و دیپلماسی

درباره حضور رهبری در مراسم شب عاشورا و مصاحبه رئیس‌جمهور با تاکر کارلسون که شنبه خبرساز شد و سطح جهانی را شکل داد



رضا رئیسی

روزنامه‌نگار و تحلیلگر سیاسی

در دوران پساجنگ ملموس و توقف آتش، دشمن بیکار ننشسته و از همه ابزارهای ممکن و میسر خود درصدد تخریب و ضربه‌زنی به اردوگاه مقابل برمی‌آید. ایجاد تشکیک نسبت به توانایی و آمادگی ایران برای پاسخ‌دهی متقابل به دست‌اندازی محتمل و تکرار تجاوز دشمن صهیونیستی، پروپاگاندا وسیع و پردامنه برای تقلیل پاسخ‌های ایران و در سمت مقابل غلوو اگر تندیسمان پیرامون اشتراف و تسلط بر میدان جنگ و برتری راهبردی نظامی جبهه خودی، ایجاد ابهام استراتژیک در خصوص نقشه و طرح ثانویه آنها برای مقابله با ایران و نیز از همه مهمتر و آشکارتر مدیدن بر تنور جنگ روانی و تشویش آذهان عمومی ایرانیان در قالب عرض اندام در رسانه‌های مغرض و طیفی خودفروخته از اپوزیسیون دچار انتحار شده. در این میان، البته شماری از تحلیلگران داخلی هم با توجه به سوابق جنایات و اقدامات مذبح‌خانه اسرائیل در نقض آتش‌بس

حتی در میان ایرانیان مقیم خارج از کشور نیز (جز اقلیتی که کسب قدرت ازگف‌داده را به هر قیمت می‌طلبند)، این رویکرد و گرایش غالب و پررنگ بود.

بااین حال، توقف جنگ از بامداد سوم تیرماه تا امروز، هنوز نتوانسته بود احساس ثبات و امنیت را به جامعه بازگرداند. یک هفته تمام قرمز بورس تهران نشانه آشکاری از این وضعیت بود. با واکنش‌ها و نگرانی‌هایی که در قبال هر خبر شبه‌جنگی (از صدای آرام‌باش پدافندها تا انفجارها و حوادث عادی) در فضای مجازی و گفت‌وگوهای روزمره بازتاب می‌یافت و نشان از آن داشت که توقف جنگ در نگاه‌بخش بزرگی از جامعه، امری موقت است و هر آن، امکان حمله‌ای دیگر و بازگشت به جنگ تمام‌عیار وجود دارد؛ به‌ویژه که اغلب کارشناسان و تحلیلگران نیز، آتش‌بس کنونی را (اگر بتوان آتش‌بس بر آن نهاد)، شکننده و موقت و تنفسی کوتاه از سووی متجاوزان ارزیابی می‌کنند. سخنی که حتی بر زبان یک کارشناس با سابقه و رابط بین‌الملل در برنامه زنده تلویزیونی هم رفت؛ تا آنجا که حمله مجدد اسرائیل را طی یک هفته پیش‌بینی کرد و نگرانی‌ها را دامن زد. بنابراین، روشن است که صرف پایان جنگ، احساس ثبات و امنیت را در جامعه ایران (چه در سطح‌نخبگان و چه شهروندان) شکل نداده بود و البته، هر کارشناس مسائل امنیتی می‌داند که «احساس ثبات و امنیت» از خود ثبات و امنیت نیز مهم‌تر و موثرتر است و تا زمانی که در ذهن و ضمیر جامعه و نخبگان این احساس شکل نگیرد، بودن و نبودن ثبات و امنیت یکسان است. می‌توان گفت بازگشت رهبری به مجامع عمومی، در سطح خرد (مقطعی)، این احساس ثبات و امنیت را در جامعه شکل می‌دهد و تقویت می‌کند و بستر بازگشت به زندگی عادی و کاهش ریسک فعالیت‌های جاری را فراهم می‌آورد. از سوی دیگر، این بازگشت پیامی روشن برای جهانپان نیز، با خود دارد. پیامی از بقا و ثبات نظام سیاسی ایران، به‌رغم ضربات سنگین و خسارات بسیاری که متحمل شد و برای نخستین‌بار در تاریخ خود با حملات دو قدرت هسته‌ای منطقه‌ای و جهانی روبه‌رو شد. بازگشت رهبری، خطابه‌ای عملی برای مخاطب جهانی است که نه‌فقط ایران، بلکه نظام سیاسی آن نیز باز جاست و اگر قرار است مسئله ایران حل شود، همچنان راهی جز تعیین تکلیف با همین نظام سیاسی ندارند. حال، اینکه بخواهند این تعیین تکلیف را با کدام روش و ابزار صورت دهند، مسئله ثانوی است.

▼ **سطح تحلیل دوم: میانه (سیاست ملی)**

اما شاید اصلی‌ترین پرسش و ابهام در شرایط کنونی، آن باشد که این بازگشت با چه رویکردها و پیامدهایی در روند اداره کشور و تصمیم‌گیری برای خروج از بحران حیاتی و وجودی کنونی همراه خواهد شد؟ برای جامعه ایران که سال‌هاست در «شرایط حساس کنونی» به سر برده است و این عبارت از فرط تکرار، معنای خود را از دست داده است و حیاتی بی‌رنگ را می‌ماند؛ سخن گفتن از «شرایط حساس کنونی» دشوار است. اما بااین حال، بعید به نظر می‌رسد کسی در اهمیت لحظه کنونی و فوریت و ضرورت اتخاذ تصمیمات کلیدی دچار شک و شبهه باشد. بسیاری از موضوعاتی که طی بیش از ربع قرن (دست‌کم پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و در پی آن، شکل‌گیری پرونده هسته‌ای ایران) به‌عنوان تهدید و جنگ لفظی و گزینش‌های روی میز و... از سوی مقامات تهران و واشنگتن طرح می‌شد و تل‌ویویر تنور آن می‌دیدم، امروز به بخشی از تجربه زیسته و خاطره جمعی دو طرف تبدیل شده است. اسرائیل و در پی آن، آمریکا با حملات خرداد و تیرماه ۱۴۰۴ خود به ایران، از خط قرمزی گذشته‌اند و تابویی را شکستند که در تندترین لحظات مواجهه دو طرف، سابقه نداشت. حتی اقداماتی چون عملیات «بنجه عقاب» در دولت جیمی کارتر برای آزادسازی گروگان‌های آمریکایی در اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹، شلیک به هواپیمای مسافربری ایران در تیرماه ۱۳۶۷ و حتی ترور سردار قاسم سلیمانی و پاسخ ایران به آن در دی‌ماه ۱۳۹۸ به‌عنوان جنگ تمام‌عیار میان ایران و آمریکا شناخته‌نشد؛ همچنان که ترورهای مودی فرماندهان و دانشمندان ایرانی که به اسرائیل نسبت داده می‌شود، قابل‌مقایسه با جنگ ۱۲ روزه نبود. در واقع، همه آن رخدادها اقداماتی مشخص با اهدافی مشخص و البته موقت بود که در روابط تنش‌آلود ایران با آمریکا و اسرائیل، گاه همچون رسیدن زودبیز به نقطه جوش، رخ می‌نمود و با برداشتن ز رو‌بیز، فرو می‌خفت. اما رخداد اخیر، نه امری موقت که نشانه‌ای آشکار از پروژه‌ای کلان را با خود داشت که به نظر می‌رسد نه‌فقط نظام سیاسی که کلیت ایران را به‌مثابه مسئله‌ای می‌بیند که باید حل شود. تفاوت سطح رخداد اخیر با رخدادهای پیشین بود که جنگ ۱۲ روزه را از مسئله اختلافی نظام سیاسی موجود با قدرت‌های بیرونی، به مسئله‌ای ملی ارتقاء داد و تقریباً همه نیروهای سیاسی -اجتماعی را به واکنش در قبال آن واداشت. بسیاری از نیروهایی که از منظری ملی به حمله بیرونی واکنش نشان دادند، سال‌هاست در مقام مخالف (اپوزیسیون) نظم سیاسی موجود تعریف می‌شوند و برخی از آنان، همچون عبدالکریم سروش و محسن کدیور صریح‌ترین نوشتارها و گفتارها را خطاب به عالی‌ترین مقام‌های نظام



➤ **پیش از این** هم در اپوزیسیون قانونی چهره‌هایی چون شادروان ابراهیم یزدی بودند که از سال‌ها قبل (و به‌ویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر) از جدی بودن پیروزی آمریکا برای «خاورمیانه جدید» و نقض کلیدی تئورهای اسرائیل در پیشبرد آن و نیز نقش موثر جریان‌ات نفوذ داخلی سخن می‌گفتند.

در کارنامه خویش دارند و برخی از آنان همچون سیدمصطفی تاج‌زاده هنوز در حال طی دوران محکومیت خود برای آن انتقادات هستند و با چون زهرا رهنورد در حصر به سر می‌برند و یا همچون مهدی کروی و سیدمحمد خاتمی و حسن روحانی پس از ایفای مهم‌ترین مسئولیت‌ها به حاشیه رانده شدند. فراتر از این‌ها، چهره‌هایی چون فرخ نگیندار و شهرام همایون و علی افشاری و علیرضا جایی و حسن یوسفی اشکوری و پرستو فروهر و همایون کاتوزیان و علی میرسپاسی... در تلقی این جنگ به‌مثابه رخدادی ملی میهنی تردید نکردند و فارغ از گرایش‌های سیاسی و هویت تاریخی و مرزبندی فکری خود با نظام مسلط، به دفاع از ایران و موجودیت آن پرداختند و برده توجیه‌سازان همسو با بیگانه را راندند.
حتمن مواجهه قریب به اتفاق نیروهای سیاسی- فکری جامعه ایران با جنگ ۱۲ روزه بود که گرچه بی چشمداشت و از منظر مسئولیت ملی-تاریخی صورت گرفت؛ اما در عین حال، انتظاری طبیعی را شکل داد که این نبرد ملی و این تجربه ملی، تغییراتی را در روند سیاست حاکم شکل دهد و آن را از دایره قدرت اقلیت مدعی و طلبکار خارج سازد و به «سیاستی ملی» ارتقاء دهد. نامه اخیر خانه احزاب به رئیس‌جمهور و درخواست او بر ای طرح پیشنهاد عفو عمومی و آزادی زندانیان سیاسی که در ادامه طرح چنین مطالباتی در روزهای اخیر از سوی احزاب و شخصیت‌های سیاسی مطرح شد، نمونه‌ای از این مطالبه «سیاست ملی» است. همان‌طور که در نامه خانه احزاب به رئیس‌جمهور بیان شده، تخصیص اصلی و نهایی این مطالبه مقام‌رهبری است که از چنین اختیاراتی بر خوردارند. همان‌گونه که در جریان اعتراضات ۱۴۰۱ و در میان فضاسازی‌های اقلیت تندرو برای اعدام و احکام‌سنگین برای بازداشت‌شدگان، مادرخواست رئیس قوه قضائیه و پیگیری دبیر شورای عالی امنیت ملی، بسیاری ر مشمول عفو شناخته شدند و همین، باعث شد تا آن بحران چندماهه به زخمی ناسور تبدیل نشود و امکان التیام تدریجی آن فراهم بماند. (درست بر خلاف تجربه ۱۳۸۸ که اعتراضی انتخاباتی، با عناوینی چون «یغی» و «قفتنه» به تعارض با نظام سیاسی ارتقاء یافت و باعث شد تا شکافی عمیق میان نظم حاکم و بخش بزرگی از نخبگان و بدنه اجتماعی حامی آن شکل گیرد و آثار زخمی عمیق در عالی‌ترین سطح نیروهای حرون نظام همچنان هویدا باشند). البته، نشانه‌های کم‌وبیش آشکاری از تغییر سیاست حاکم از رویکرد خالص‌سازانه (که انتخابات ۱۴۰۰ و تشکیل دولت سیزدهم نماد بارز آن بود) به رویکردی گشاده‌دستانه‌تر در سال‌های اخیر ظهور و بروز یافته است که برخی تحلیلگران و سیاستمداران آن را متکی بر تصمیم و اراده مقام‌رهبری و نیز بخش موثری از هسته سخت قدرت (از جمله در قوه قضائیه و طیفی در سپاه) ارزیابی می‌کنند. نقطه آغاز این تغییر سیاست نیز در همان مواجهه با اعتراضات ۱۴۰۱ و خودداری از برخورد گسترده و خشونت حداکثری با مخالفان دیده می‌شود. از منظر طیفی از نیروهای سیاسی منتقد و اصلاح‌طلب، نشانه‌های این تغییر در انتخابات مجلس دوازدهم نیز دیده شد. تأیید صلاحیت بخشی از رد صلاحیت‌شدگان (از جمله مسعود پزشکیان و علی مطهری) از سوی شورای نگهبان و در ادامه شکل‌گیری تقابل در فضای انتخابات تهران میان طیف‌ریشدار و با سابقه‌تر جناح راست‌بایر‌وهای نوپدید نزدیک به دولت سیزدهم (که غلامعلی حداد‌عادل از آن، با تعبیر رودررویی «چارها و پاچوس‌ها» یاد کرد) نشانه‌های کمرنگ این تغییر سیاست بود. بااین حال، اکثریت نیروهای اصلاح‌طلب و میانه‌رو قریب به اتفاق رای دهنده‌ان در انتخابات مجلس دوازدهم این تغییر را حس نکردند و با جدی نگرفتن و با موثر ندانستنند، به نشانه‌ای جدی‌تر نیاز بود. حادثه سقوط بالگرد حامل رئیس دولت سیزدهم و در ادامه، ترکیب نامزدهای تأیید صلاحیت‌شده انتخابات ریاست‌جمهوری چهاردهم نشانه پررنگ‌تری بود که عموم نیروهای سیاسی و تقریباً نیمی از رای‌دهندگان آن را جدی گرفتند و درست‌یک سال قبل در ۱۵ تیرماه ۱۴۰۴ با اکثریتی هر چند شکننده، به انتخاب نماد و نماینده این